

❖ تجلی شاعرانه داستان یوسف و زلیخا ❖

❖ در آثار سعدی ❖

□ دکتر کاظم دزفولیان □

گروه زبان و ادبیات فارسی

چکیده

داستان یوسف و زلیخا یکی از زیباترین و دلنشین‌ترین داستان‌ها و روایات دینی عاشقانه است. این داستان «احسن القصص» نیز نام گرفته است و مشتمل است بر ذکر مالک و مملوک و عاشق و معشوق و حاسد و محسود در این قصه ذکر محب و حبيب و اظهار محبت و شفقت از دردمند است.

همچنین این قصه بیان استحکام محبت حبيب است با حبيب و عبرت‌گزين در طريق مودت.

تجلی شاعرانه داستان یوسف و زلیخا در آثار سعدی بسیار قابل توجه و درخور تأمل است.

داستان یوسف و زلیخا یکی از زیباترین و دلنشین‌ترین داستانها و روایات دینی عاشقانه است که در تاریخ دینی پیش از اسلام یعنی دوران بنی اسرائیل ریشه دارد، و در تورات و قرآن مجید نیز در سوره «یوسف» به تفصیل از آن سخن رفته است، و خداوند متعال به سبب اهمیت و منزلت آن، سوره‌ای را در کتاب خویش به آن اختصاص داده، و نام «احسن القصص» بر آن نهاده است: «نحن نقص عليك احسن

القصص بما اوحيانا اليك هذا القرآن و ان كنت من قبله لمن المغفلين^۱
 درباره اینکه قصه یوسف، احسن القصص نام گرفته است، سخن های بسیاری
 گفته اند از جمله:

«این قصه را «احسن القصص» خواند، زیرا که در این قصه ذکر پیغامبران و
 پیامبران است و ذکر فرشتگان و پریان و آدمیان و چهارپایان و مرغان و سیر
 پادشاهان و آداب بندگان و احوال زندانیان و فضل عالمیان و نقص جاهلان و مکر و
 حیلت زنان و شیفتگی عاشقان و... می درآید»^۲
 و یا این که:

«این قصه مشتمل است بر ذکر مالک و مملوک و عاشق و معشوق و حاسد و
 محسود... و صفت مردان و زنان و مکر ایشان»^۳. و یا «قصه یوسف قصه عاشق و
 معشوق و حدیث فراق و وصال است»^۴ و یا در این قصه «ذکر محبت است با
 حبیب و اظهار محبت و شفقت از دردمند و باز مقصود این قصه، استحکام محبت
 حبیب است با حبیب و عبرت گرفتن در طریق مودت... بیان نیاز عاشق و ناز
 معشوق است... از این قصه در هر سر هوسی است و با هر نفسی در قصه اسرار
 عشق...»^۵

روزبهان بقلی آن را اینچنین توصیف کرده است: «قصه عشق، احسن القصص
 است، لآن قصه العشق احسن القصص عند ذوی العشق والمجته»^۶.

عین القضاة همدانی نیز در نامه ای به دوستی دلیل آن را این گونه بیان می دارد:
 «ای دوست دانی که چرا قصه یوسف، «احسن القصص» بود؟ زیرا که اول سوره
 اشارت است به هدایت راه خدای تعالی و آخر سوره اشارت است به نهایت راه
 خدای تعالی... و پنداری هرگز سوره یوسف شنیده یا خوانده ای؟ هیئات! تو را
 بسیاری افسانه های فارسی خوشتر از این قصه آید اگر انصاف بدهی، باش تا به راه
 خدا بینا گردی، و تا راه نروی بینانگردی، آنگه بدانی که چرا قصه یوسف (احسن
 القصص) آمد، ای دوست احسن القصص قصه (یحیهم و یحونه) است»^۷.

۱. قرآن مجید، سوره یوسف، آیه ۳
۲. قصص قرآن مجید، ص ۵-۱۳۴
۳. کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۵، ص ۴
۴. همانجا، ص ۱۱
۵. حدائق الحقائق، ص ۳۰
۶. عبر العاشقین، ص ۹
۷. نامه های عین القضاة، صص ۳۶۶ و ۳۶۸

همچنین در تفسیر سوراآبادی آمده: «سعدبن ابی وقاص گوید قرآن بر پیغامبر علیه السلام فرود آمد در مکه، و پیغامبر صلی الله علیه بر یاران می خواند، مگر ملالتی به طبع ایشان راه یافت، گفتند: یا رسول الله چه بود اگر خدای تعالی سورتی می فرستاد که در آن سورت امر و نهی نبود، و در آن سورت قصه ای بود که دل های ما بدان بیاساید، خدای گفت عزوجل: «نحن نقص عليك احسن القصص»، اینک تو را قصه یوسف برگوییم تا تو برایشان خوانی»^۱.

و در قولی دیگر آمده است: «جمعیتی از اهل کتاب نزدیک مصطفی (ص) آمدند و گفتند: ای محمد دعوی نبوت می کنی و خاتم در انگشت نبوت در می آوری و سخن نزول وحی گویی و طیلسان مجد، جید عرش مجید بر پنجه در می کشی، در قصص ما آورده اند که یعقوب (ع) از وطن اصلی خود که مقام آباء و اجداد و مسقط رأس وی بوده است، به مصر انتقال فرموده و لوای نبوت بر رؤس اهالی آن دیار انتشار نموده، می خواهیم بدانیم که سبب انتقال و موجب ارتحال وی چه بود؟ خواجه علیه السلام که خطیب منبر وحی و ادیب کشور امر و نهی بود، فرمود تا به من ننماید و تا رخصتم نفرماید، نگویم، در این بودند که جبرئیل از نزد حضرت عزت جل جلاله این سوره را بر سید المرسلین علیه صلوات فرود آورد، چون خواجه (ع) از استماع وحی فارغ شد این سوره را بر قوم خواندن گرفت»^۲.

این داستان زیبا و دلنشین همواره مورد توجه و علاقه شعرا و نویسندگان فارسی بوده است و در سروده های خویش از آن به عنوان یکی از آرایه های ادبی بهره ها جسته، و به وسیله آن تصاویری عمیق و زیبا و دلنشین ساخته اند. از جمله شیخ اجل سعدی شیرازی با عنایت به این داستان مضامین و تصاویر بی شماری پیرامون: چاه یوسف، گرگ یوسف، حُسن یوسف، عشق زلیخا، ترنج و... آفریده است که بیانگر آگاهی والای سعدی از داستانها و مضامین قرآن مجید است.

به عنوان مثال با تلمیح به «داستان ملامتگران زلیخا به خاطر عشق به یوسف و بریدن دست آنها به جای ترنج»^۳، خرده گیران و ملامتگران عشق را اینچنین سرزنش

۱. قصص قرآن مجید، ص ۱۳۴ ۲. حدائق الحقایق، ص ۵

۳. سوره یوسف، آیات ۳۰ و ۳۱. «و قال نسوة فی المدینه امرات العزیز تراودها فتیها عن نفسه قد شغفها حباً انا لئنریها فی ضلال مبین. فلما سمعت بمکرهن ارسلت الیهن و اعتدت لهن متکا و اتت کل واحدة منهن سکینا و قالت اخرج علیهن فلما رایته الکبرنه و قطعن ابیدیهن و فلن

می‌کنند:

گرش ببینی و دست از ترنج شناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را

غ/ ۴۱۳

و در جای دیگر گوید:

تو از هر در که بازآیی بدین خوبی و زیبایی

دری باشد که از رحمت به روی خلق بگشایی

ملامتگوی بی‌حاصل ترنج از دست نشناسد

در آن معرض که چون یوسف، جمال از پرده بنمایی

غ/ ۵۹۷

و یا:

تا عذر زلیخا بنهد منکر عشاق یوسف صفت از چهره برانداز نقابی

غ/ ۶۰۳

سعدی غایت حسن را در تصویری از زیبایی یوسف بیان می‌دارد، و با بیانی شاعرانه اظهار می‌کند معشوقی چون یوسف را تا زمانی که ندیده بودم به اندازه تصورات ذهنی خود وصف می‌کردم، آنگاه که دیدار او میسر گشت دیگر زبانم از سخن گفتن باز ماند:

صورت یوسف نادیده صفت می‌کردیم چون بدیدم زبان سخن از کار برفت

غ/ ۴۶۱

بار دیگر در وصف حُسن محبوب ابراز می‌کند، کسانی که زیبایی یار را در نمی‌یابند و از دریافت آن عاجزند، یوسف حُسن را جایی عرضه می‌کنند که خواهانی ندارد.

آن را که بصارت نبود یوسف صدیق جایی بفروشد که خریدار نباشد

غ/ ۴۸۴

و زیرکانه بیان می‌کند که زلیخایی باید تا زیبایی و ارزش یوسف حسن را دریابد و او را ارج بنهد، سعدی خود می‌داند این زیبایی یار می‌باشد که شور می‌آفریند و دل را برمی‌انگیزد:

شمع پیشت روشنایی نزد آتش می‌نماید

گل به دستت خوبرویی پیش یوسف می‌فروشد

غ / ۴۸۷

سعدی با گوشه چشمی بر عشق زلیخا به یوسف و ماجرای آشکار شدن عشق او، بیان حدیث دلدادگی خویشتن می‌کند و اینکه در برابر عیب جویان و غمازان که رازش را فاش می‌کنند، بی‌مهاباست، و آشکارا شدن را خود بر آن معترف است:
عیبجویانم حکایت پیش جانان گفته‌اند

من خود این پیدا همی گویم که پنهان گفته‌اند

پرده بر عیبم نپوشیدند و دامن بر گناه

جرم درویشی چه باشد تا به سلطان گفته‌اند

تا چه مرغم کم حکایت پیش عنقا کرده‌اند

یا چه مورم کم سخن نزد سلیمان گفته‌اند

ذکر سودای زلیخا پیش یوسف کرده‌اند

حال سرگردانی آدم به رضوان گفته‌اند

غ / ۴۹۱-۴

به عبارت دیگر سعدی دوست دارد رازش پیش محبوب فاش گردد، چراکه بر آن افتخار می‌کند و به خاطر او دست از همه چیز می‌شوید و چون زلیخا پشت به دنیا و جاه، و مقام می‌کند و دل در گرو عشق او می‌گذارد:

گر دینی و آخرت بیاری کاین هردو بگیر و دوست بگذار

ما یوسف خود نمی‌فروشیم تو پول سیاه خود نگه‌دار

غ / ۱۹ و ۵۱۸

و یا:

تو را که دل نبود، عاشقی چه دانی چیست

تو را که سمع نباشد سماع ننیوشی

وفای یار به دنیا و دین مده سعدی

دریغ باشد یوسف به هرچه بفروشی

غ / ۹ و ۶۲۸

سعدی آزادی را در اسارت عشق به محبوب می‌داند، وی با تصویری از زندان

یوسف بیان می‌دارد:

دمی با دوست در خلوت به از صد سال در عشرت

من آزادی نمی‌خواهم که با یوسف به زندانم

در واقع او لحظه‌ای با دوست بودن را بهتر از صد سال عیش و عشرت بدون او می‌داند و این است که او خود را در کمند شکار معشوق گرفتار می‌کند:

صید بیابان سر از کمند بپیچید ما همه پیچیده در کمند تو عمدا

غ / ۴۱۲

و اینجاست که عشق سعدی، تعالی می‌یابد و ماورایی می‌گردد و همه چیز را برای دمی با او بودن در می‌بازد:

من در اندیشه آنم که روان بر تو فشانم نه در اندیشه که خود را ز کمندت برهانم

غ / ۵۶۵

گویا سعدی سراسر زندگانی را نمی‌تواند بدون عشق بگذراند، چنانکه گویی با عشق زاده شده و دمی از عشق و شور و مستی فارغ نیست، او بار دیگر شوری برمی‌انگیزد و در تصویری شاعرانه با گوشه چشمی بر ناز و نیاز یوسف و زلیخا ابراز می‌دارد:

پاره گرداند زلیخای صبا صبحدم بر یوسف گل پیرهن

غ / ۵۷۶

در این راستا حتی در وصف بهار نیز تصرف می‌کند و به زیبایی زندانی شدن یوسف و آزادی او را نیز با بخشی از توصیف طبیعت مرتبط می‌سازد:

ز بانگ مشغله بلبلان عاشق مست

شکوفه جامه دریده است و سرو سرگردان

خجل شوند کنون دختران مصر چمن

که گل ز خار برآید چو یوسف از زندان

ق / ۴۰ و ۷۳۹

سعدی زیبا دوستی را در طریق عشق امری کلی می‌داند، چرا که هر زیبایی لازمه وجود دلدادگی است، وی در تصویری زیبا از حسن یوسف که باعث عشق زلیخا به او گشت، این مطلب را بیان می‌دارد.

هرکجا طلعت خورشیدرخی سایه فکند
 بیدلی خسته کمر بسته چو جوزا برخاست
 هرکجا سرو قدی چهره چو یوسف بنمود
 عاشقی سوخته خرمن چو زلیخا برخاست

ق / ۷۰۷

شیخ اجل در اعتقاد به قضای الهی و بخت و دولت، هرکسی را که در گرو تقدیر الهی است در تصویری زیبا از به اقبال و دولت رسیدن یوسف پس از گرفتاری او ابراز می‌کند:

خجسته روزی خرم کسی که باز کنند به روی دولت و بختش در فرج ناگاه
 که چشم داشت که یوسف عزیز مصر اسیر بند بلای برادران در چاه
 شب فراق نمی‌باید از فلک نالید که روزهای سپید است در شبان سیاه

ق / ۷ تا ۷۴۵

البته شیخ بر این اعتقاد است که به بزرگی رسیدن یوسف در گرو کردار نیک و عفت و عصمت او در برابر تقاضای نابه‌جای زلیخا بود:

خدای یوسف صدیق را عزیز نکرد به خوب رویی، لیکن به خوب‌کرداری

ق / ۷۵۱

سعدی بارها زیبایی یوسف را به عنوان یکی از عناصر تصویرآفرینی مورد نظر قرار داده، و در غزلیات، مدایح، قصاید و رسایل مثنوی خود از آن سخن گفته است. به عنوان مثال در مجلس پنجم در مورد اخلاص از زبان بشرحافی، اشاره‌ای بر زیبایی یوسف می‌کند که موجب دلدادگی زلیخا بر او می‌گردد و مایه افزونی عشق یعقوب بر وی. (رسایل مثنوی، ص ۹۱۱)

و نیز در گلستان در باب «عشق و جوانی»، در حکایت مناظره مجنون با پادشاه عرب از زبان مجنون در دفاع از خود اشاره‌ای شاعرانه به دست بردن ملامتگران عشق دارد:

و ربّ صدیق لا منی فی ودادها الم برها یوماً فیوضع لی عذری
 کاش کائن که عیب من جستند رویت ای دلستان بدیدندی
 تا به‌جای ترنج در نظرت بی‌خبر دستها بریدندی

گلستان / ۱۴۲

و در باب نهم بوستان «در بیان توبه و راه صواب»، برای القای مفهوم ذهنی خویش و تحکیم و تسریع آن حکایتی زیبا از حدیث ناز و نیاز یوسف و زلیخا می آورد:

<p>به دامان یوسف درآویخت دست که چون گرگ در یوسف افتاده بود بِراو معتکف بامدادان و شام مبادا که زشت آیدش در نظر به سر بر ز نفس ستمکاره دست که ای سست پیمان سرکش درآی به تندی پریشان مکن وقت خوش که برگرد و ناپاکی از من مجوی مرا شرم باد از خداوند پاک چو سرمایه عمر کردی تلف وزو عاقبت زردرویی برند که فردا نماند مجال سخن</p>	<p>زلیخا چون گشت از می عشق مست چنان دیو شهوت رضا داده بود بتی داشت بانوی مصر از رخام در آن لحظه رویش بپوشید و سر غم آلوده یوسف به کنجی نشست زلیخا دو دستش ببوسید و پای به سندان دلی روی درهم مکش روان گشتش از دیده بر چهره جوی تو در روی سنگی شدی شرمناک چه سود از پشیمانی آید به کف شراب از پی سرخ رویی خوردند به عذراوری خواهش امروز کن</p>
--	---

بوستان / ۳۹۱

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن مجید
- ۲- حدائق الحقایق، معین الدین فراهی هروی، به کوشش سیدجعفر سجادی، تهران، امیرکبیر، چاپ سوّم، ۱۳۶۴
- ۳- عبهرالعاشقین، روزبهان بقلی شیرازی، تصحیح هانری کربن و محمد معین، تهران، انستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۶۰
- ۴- قصص قرآن مجید، ابوبکر عتیق نیشابوری، به اهتمام یحیی مهدوی، تهران خوارزمی، چاپ سوّم ۱۳۷۵
- ۵- کشف الاسرار و عده الابرار، رشیدالدین ابوالفضل میبیدی، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، چاپ سوّم ۱۳۶۱
- ۶- کلیات سعدی، شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۶
- ۷- نامه های عین القضاة، عین القضاة همدانی، به اهتمام عقیف عسیران، و علینقی منزوی، تهران، زوار، ۱۳۶۳